

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE489

عنوان کتب مکمل فضائل خلائق و زما

نوشته آقاسی رت اسناد و تلامذہ شریفی پهلوانان بلند از سعادت و در پیش گیاره زبان لوطیان سبزی

گلشن محبتی

از میر ابو العال نجات اصفهانی مع

شرح حامل المسیر

از صاحب بحر علم و فنون شیخ المایک الخاطب فی الدوله دبیر الملک سراجہ تن سنگہ بہادر شہید جنگ خاگوش

در مطبعہ میمنشی نو کشتہ مطبعہ منقوشہ حسان

٧

۱۹۱۵
ن ۱۴

214

CHECKED

CHECKED-2002

بسم الله الرحمن الرحيم

از پیش نام خوش خست این
طبعش حق و عاشق خاص

شیراز نامتی بود چو کشتی گیر

نفر زندیست حریفان ہم جانم

از سر صدق گوئیم همه نام خدا را

در گشت عشق هر آن ناسم که در خواست

بازول روز سن فن با تدبیر

حامی خور و جفا شہرہ بانواع او

سروبالا خنمی آمده خوش بر سر پیا

[illegible]

برای آن که از دوا و درمانی که در
غسل مخصوص آن خاص است و در
نقطه آن که شستن و دوا

و نیز چنان تو دمار
از عشق تو چون از اخلاص
بدر مستغرق برین دست یابنه
و گویند بهر آنکه از این زمین

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا في الأرض بعدنا
وهم أئمتنا المعصومان
عليه السلام

غمره بوش ربا شوخ و بلا دوست
بکامیابی "اینها" بهر

مرده خنجر کف و مدنگه دشنه پست
کشتن زنت برادر از سنی
خایه برادرش دعا گو می رید گشت

یہاں ان نوید ہست کی جنتیں بود کہ پرچم کار
فنی ازین برین می فطرت در گشتی گار

که خط سوره و اهل بر دوازده

هست چون نور و آتش است
در این عالم و آن عالم
در این عالم و آن عالم
در این عالم و آن عالم

[illegible]

دست نام نه ایند زینک شکرت
باده چون برگ گل و شوق بیاد و جام

[illegible]

و چون بفرمودن پادشاه رسید و چون فغان را دید که در میان کوهستان بود و در میان کوهستان بود و در میان کوهستان بود

روم از کار این گشت زون مودن
روم از گشت زون مودن

بوسه ز لب خوش و گریه ستانه
بوسه لب خویش زدن در سطلی شنی گیران و
بازوی خود ز دوا آواز بر شدن است
مست خال است ای زگره خورشید

عنوان کتاب: **توضیح فی شرح**
 مؤلف: **شیخ محمد باقر**
 تصحیف: **شیخ محمد باقر**
 تصحیح: **شیخ محمد باقر**
 تصحیف: **شیخ محمد باقر**
 تصحیح: **شیخ محمد باقر**

فوزہ شک تو گوئی بشراب قنادہ

خال شکین که بران فعل خشن اقبال

از آنکه است جاسوسی کرده و غیره که عادی است و اینها را
غافل و بی خبران با اعتماد اینها می دانند و اینها را
خفا اضافه است و غیره

میرزا علی حاتم سیاه رودی بنک شدت
بنیاد بنک باغچه
نقطه از قلم نسخ خط با قوت است
میرزا علی حاتم سیاه رودی بنک شدت

خال شلمین که فتاده است حکم کرد
خال در گوشه لعلت که دلم را قوت

بیا کی بگو
اگر اینقدر زیست تو زیاده
شد زحمات و نساقت آن لطیف
از این بزمی طوفان و در سیدی شیرین می
از این رخسار تو بخاندان تو می
بیا بزم خدا

سید زائیں و بہتر و سبیل و وقت
۱۲ نو جوان دوم خاتمہ بھٹکان

آوازِ ایشیائے مرکزی
مردمِ بوسہ گر گشتِ کج
خالِ چون بوسہ گر گشتِ کج
نظرِ جاسوسی

ست الحرف من مجموع
حرف و باید از سر و دفتر بنویسد
و در هر حرف یک حرف از کتاب کند
و در هر حرف یک حرف از کتاب کند
و در هر حرف یک حرف از کتاب کند

مجلس خوارزمشاهیان
در صورت و در صورت و در صورت
در صورت و در صورت و در صورت

یا ایسم غلام علی است از نوادگان
یا ایسم غلام علی است از نوادگان

برای این که این کتاب را به دست خودتان بیاورید
می توانید به یکی از مراکز زیر مراجعه کنید
مراکز توزیع کننده کتاب در سراسر کشور
از جمله مراکز زیر می توانید کتاب را بخرید
مراکز توزیع کننده کتاب در سراسر کشور

سخن خوبت ز خط سیر بهشت آباد است

خط گوهره گویزه گویا لاله گوهر
زنگ در رنگ وین بود بر بوی
ایچنین آینه مهر کجاست
با در سر کف و طفر حقش باز
سینه باز تو ای سیم بری خوش
سینه باز ترا که در و روش دید
دل پاکت چمنستان حقیقت
دست در دست نمیت بند از نو کرد
بر کجا پیچید زور کشانی چینه

خط گوهره گویزه گویا لاله گوهر

دست در دست نمیت بند از نو کرد

کرت بهت ز تنگی بنظر حلقه سیم

در چین خوش نقشه شکدر زیاده

نیز دلاله گویا لاله گوهر
سفلیستان خطا و حسن غیر
گر دست صبح بهشت کجاست
آن بر کار که بر دست لم از کار
در گلزار بود و داشته بر روی
سینه کش سینه باز از سران
سینه ات آینه حسن نقیصت
پیچید و پیچید سیم تو فولا و نگر
آفتابی شود و پیچید و پیچید

دست حلقه سیم و لیکن بر تو

خط گوهره گویزه گویا لاله گوهر
زنگ در رنگ وین بود بر بوی
ایچنین آینه مهر کجاست
با در سر کف و طفر حقش باز
سینه باز تو ای سیم بری خوش
سینه باز ترا که در و روش دید
دل پاکت چمنستان حقیقت
دست در دست نمیت بند از نو کرد
بر کجا پیچید زور کشانی چینه
کرت بهت ز تنگی بنظر حلقه سیم
در چین خوش نقشه شکدر زیاده
نیز دلاله گویا لاله گوهر
سفلیستان خطا و حسن غیر
گر دست صبح بهشت کجاست
آن بر کار که بر دست لم از کار
در گلزار بود و داشته بر روی
سینه کش سینه باز از سران
سینه ات آینه حسن نقیصت
پیچید و پیچید سیم تو فولا و نگر
آفتابی شود و پیچید و پیچید
دست حلقه سیم و لیکن بر تو
خط گوهره گویزه گویا لاله گوهر
زنگ در رنگ وین بود بر بوی
ایچنین آینه مهر کجاست
با در سر کف و طفر حقش باز
سینه باز تو ای سیم بری خوش
سینه باز ترا که در و روش دید
دل پاکت چمنستان حقیقت
دست در دست نمیت بند از نو کرد
بر کجا پیچید زور کشانی چینه
کرت بهت ز تنگی بنظر حلقه سیم
در چین خوش نقشه شکدر زیاده
نیز دلاله گویا لاله گوهر
سفلیستان خطا و حسن غیر
گر دست صبح بهشت کجاست
آن بر کار که بر دست لم از کار
در گلزار بود و داشته بر روی
سینه کش سینه باز از سران
سینه ات آینه حسن نقیصت
پیچید و پیچید سیم تو فولا و نگر
آفتابی شود و پیچید و پیچید
دست حلقه سیم و لیکن بر تو

این برادر من است که در این کار بزرگ
 پدید آمد و من را از این غم و اندوه نجات داد
 و من را به این مقام رسانید و من را به این
 مقام رسانید و من را به این مقام رسانید

<p> بی سکون دیدت از دور و گرفتار گرد مالات که حرنی و پایی برآ همه جاگفت و قدم همه هم می شاه بن بزم ترا روح ملک محرم یال و گویا ترا شاه نزار و نزار آسمان سر و قدی چون نزار و نزار زند باغاتی و طنبو نواز تیل صدقت چون نشستم مثل تو عالم بدست روز و شبانی بی یار توام </p>	<p> بی سکن اول تماشای تو از کاشدم و دعوی قد تو دارم کسر و گلزار در و دندان اگر گفت قدم می ماه من حسن ترا چشم ملک محرم چهره آل ترا ماه نزار و نزار چار شانه است نظر قد و دست در چین تنگ تعلیمت غنچه گل هر که قربان تو غلمان نشود و آدم ای فرشته بنجد امانل خسار توام بنده هوش تو و معرفت بگیرم ای سراپا همه گل بنده بالایشم </p>
---	---

این برادر من است که در این کار بزرگ
 پدید آمد و من را از این غم و اندوه نجات داد
 و من را به این مقام رسانید و من را به این
 مقام رسانید و من را به این مقام رسانید
 این برادر من است که در این کار بزرگ
 پدید آمد و من را از این غم و اندوه نجات داد
 و من را به این مقام رسانید و من را به این
 مقام رسانید و من را به این مقام رسانید

این برادر من است که در این کار بزرگ
 پدید آمد و من را از این غم و اندوه نجات داد
 و من را به این مقام رسانید و من را به این
 مقام رسانید و من را به این مقام رسانید

بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در
بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در

ماه نو در پیش نعل در آتش در
مشتاش اگر ایام در جادوار
که است بجهان نیک و گریه نیک
چون کباده است بجهان نیک و گریه نیک
میت شمشاد و جگر جگر نیک
چون کباده است بجهان نیک و گریه نیک
میت شمشاد و جگر جگر نیک
چون کباده است بجهان نیک و گریه نیک
میت شمشاد و جگر جگر نیک
چون کباده است بجهان نیک و گریه نیک
میت شمشاد و جگر جگر نیک

نعل یک کف آن لبه خوش در
انقدر سعی که در آتش در جادوار
بکباده چوبی و کشت ای نیک
بیک گریه و کشته عزه آن نیک
چون زبانه او حرف غمت بجا
نعل گریه تراکی ز کس نمی بجا
بیک گریه و کشته عزه آن نیک
چون زبانه او حرف غمت بجا
نعل گریه تراکی ز کس نمی بجا
بیک گریه و کشته عزه آن نیک
چون زبانه او حرف غمت بجا

بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در
بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در
بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در
بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در

بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در
بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در
بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در
بویب خوش زدن در سطل ایوانی
بوسه زدن کف کفش زدن در
رفتم تکار این کفش زدن در

تجربہ یافتہ ترقی یافتہ و خوش
دلی و صبور و بخشنے والے

روزی که کافران را
روزی است که از سر استیلا بد
گوشت و چربی و نمک و نمک
سستی و سستی و سستی

[illegible]

...

10

۱۰۰

۱۔ غنوں فی قانون بر وازول شکا
پست نام سازد

نوبت تخریب شلنگ است حریفان دست

بحر از رندی مستی چرخ آینه

همه در سائو و صحت می منصوبید

بیت زمزمہ آرا چنفی وچہ جے

قابل بل بل و لا تقف

حکومت از پنجم تا دهم و ایل سید علی

ماهریت که در حالت حسرت و غصه ما بدیدن شخص

و روشمند است محبت باشد

اگر نشود و بکین از ناز و نیاز

سید محمدی
فوجی سوسی
میرزا محمد اویسی
سوزن خان

کو کین طوطا قطنیو ووق و تنک
آراسته کردنی فرو آوردن سازمانه مصطفی

سنگ پتنگ ست حریفان و

حق حق کل کل قال مقال

همه ذر و جد و رائد و همه شوکت

چرا را ارم نشید از دم پشیمانی و

چرا که شری که در دست و شری که در دست

تشریف عشتی و داری بجا که در پیش

خوش بود خوش داشت و دست سینه زند
خینه کوئی نگه از که بهمت خال

که دست تو منی کو بی می بیند
است او پیش هر از نشسته محبت

وای دف و طنبو بر آید آواز

سیدنی خاں صاحب
وزیر داخلہ قیوم آباد
دستور آباد بلوچستان

دینار و در نظر ابوی نویم

مصنف بود و است چون
سید مهدی است که استخوان
فیوضی از فیوض انظار بیادست
شیرین از طبعی که تو به دنیا
سوزن گلان

ای دلبر چه ماهی بود
سینه چاکان

دستور وادار بودن
از ازل سبقت خودداریم
هر کوی تو را هم

فانی است یعنی اسید

ایک نیا سماجی پیدائش

صفتی و فیاضی هر دو درون

دل بایست که صفتی و فیاضی

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

باز بنگارم کشتی است خریفان
گل کشتی است کتیغ گمشداده
بر جمال من آراسی حسنه صلو
هر که روش تفک فماده شرم
خست را کنده صفائی نظر مرد
کاشین نهائی است که دار و زر عیون
بجای همی برکت و در کشتی
پیش قضا همه در حجاب است
روغن از دیده خوش جهان تاب
و چون بایست که صفتی و فیاضی
بدن از روغن بادام گاه

گرده نشید و در شصت
نیت خورشید که در چرخ افشاده
گشت عریان بی کشتی شیرین
تنگه در قدش زو زرم میا
باز بر خاست کشتی و فلک چرا
نگار از دل پاکستی و رنگ دل
داد کشتی خصمانه و در دست
در کشتی گل و سر و بدن بسته
تا بر اندام چمن آید و غن مایه
به ترکیب سحر جوی شرفاس گشت
چرب گردان است سبزه نگاه

که پیلانان بدان
دور بند و درون گشته
شک زو هم گویند و یک چشم گشته
نور کونست آری بیل پیوسته
بیل قلم در سر سبلی و درین بیل گاهی
مرا به بی قلم در سر سبلی و درین بیل گاهی
نور کونست آری بیل پیوسته
بیل قلم در سر سبلی و درین بیل گاهی
مرا به بی قلم در سر سبلی و درین بیل گاهی
نور کونست آری بیل پیوسته
بیل قلم در سر سبلی و درین بیل گاهی
مرا به بی قلم در سر سبلی و درین بیل گاهی

باز بنگارم کشتی است خریفان

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

صفتی و فیاضی هر دو درون

کله سروری و ناز تو بر سر دار
ای جوان سارخی خوش ناز بخدا
گوش بر حرف تو باشد ز بهر تاب
شاید از خراگر یابی بر افلاک نهی
آری آری هوش گشتی همکار خوش
آفرین باد و گفتار خوش کند
پر گریه بهمان غم جوانی دارد
لنگ بر دوش خوابید میان سیدان
دار و آن پر جان ز بهر تاب
هرنی را بگفت از بدلی او
چون با عیش سیدان صحت شد

کسوت جانم در دست که در دربار
بد نم طعمی صد ناز و ناز می بخدا
گاه گشتی چو گشتی با بک غیل
بسجود صدی صبه چو بر خاک نهی
چاکر پیر برین عالم غدا خوش
ای پسر خوانده بر پائی لی در کار
علما نهنگ بدلی از خجانی دارد
چو تعلیم بگفت ای جهان نرا
هرنی را بدلی بچو فلک در خاطر
همچو دل با خیر از رفت و گشت
خضر کوی که نصیحت کند اسکندر

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است.

بسیار است از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است. این بخش شامل تفسیر و توضیحات اضافی بر روی متن اصلی است.

در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در متن اصلی به خط نستعلیق درج شده است.

[illegible]

تغلب باشد غایب خوشتر است که
از اصول بیرون رود و خارج
زودن بیرون رفتن خوشتر است
از اصول و دواقت درم بود

سنگین از صد صوت سنگین است
در چای حاجی گفتن تنگ است
در مقام حاجت بستن از درخت
اصول را از دست توبه

مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب

سنگین و ساقی اندازده سرگردم
مدعی گرم تلاش نمکین چو ایش
چند در مانم زمین می خیم در
شیر غلط ز روت شیر افکن تا
ای وفا خدایا بر سر افست
چو پستوق عرب اوده چهاره عوا
بچه و شتر کافیتی که بچیت یلا

ای او محول من بیست و یکبار
گره زار وین شوی بهتر ازین ای
سنگین و ساقی و سیر و قیصر
شیر غلط است دن و شیر افکن
یک شیر غلط و شتی و غلبه یی
یک کافه است ای محول و شتر

مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب

مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب

مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب

مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب
مستی بیست و یکبار می طرب

کن قوی تا نماند که از دیده میران
همین مراد و شریک است در این
در این شریک است در این
چون دیده میران است در این
میران از سبب جمع شدن
مردم دران میدان از بیم دهران
ست و چشم و دایره و در این
مانند چشم میران کن کنی بینت
کم توانی نام مقامی است

در این ناموس و سبب نام
حضرت علی علیه السلام شهادت
عزیز و جلالی است که در این
حافظ شیرازی گوید که در
ای دل که سبب جانی است از
که در نفس خوشش بوی که
می آید و در ایام سببش
در نام سببش که می آید

استخوانها که شکستیم بدرگاه تو	گر سگ کوی تو خوانی چه بگویم حاشا
جاسه یک لائی انوار جمالت	یک کلاهی بسرا پرده قدرت خورشید
بلبل از شوق تو تابانگ خای کشید	چهره گل بدل از آتش فرو دید
گاه و زرش همه لاده طوار تو ام	نگ بیند زنا عاشق دیدار تو ام
لاله گل برت سار خون نوشاند	سرو و ششاد و کبوت ز قبا پوشاند
ای درت قبله حاجات ترا میخوانم	در خرابات و مناجات اینخوانم
ای تو مقصود چه در گنج و چه در آ	ای تو معبود چه در کعبه چه در تخراب
پیش هر کس که گفت پارسه کردیم در	در حقیقت بس کوی تو دادیم نیاز
در سر کوی تو ایم از همه کس کمتر تو	شیر سار ز نایم کدای در تو
همه حیرت زده عالم ادر اک تو ایم	باتن خاک می مسکین همه و خاک تو ایم
فرش ویرانه این دل میواند مات	خانه ما بس کوی تو سر خانه مات

کنند و چو در آتش از دوزخ فرو آید
از رای می کشم سس هر گاه در آتش
من ادا کشتی منده است و سببش از آتش
پای می کشم که در آتش از آتش
باین سبب که در آتش از آتش
گزارد و قول که در آتش از آتش
سروشن با دایم که در آتش از آتش
که در آتش از آتش از آتش
نگاه چشم ما در آتش از آتش
آن بیت که در آتش از آتش
از بادام چشم آتش از آتش
سروری ناز که در آتش از آتش
در می داری در آتش از آتش
بسم لکل در آتش از آتش
جوان ساری در آتش از آتش
نفسه ناز و نیاز از آتش از آتش
در آتش از آتش از آتش
را گویند و در آتش از آتش
چنین بود که ای جوان چاق و توانا
باین موافق می آید بر سر
نمازی و در آتش از آتش
و نیاز داری در آتش از آتش
تو نباشد زنده تابی در آتش از آتش
لاک کشتی که در آتش از آتش
از نه تابی که در آتش از آتش

[illegible]

۳۲
مجلسی فی سبب درنگ در پیش
کارت بنی قیامی نیل و
یو جوری فهد گردون غم کلاس
فادت از غم و از غم کلاس
نوا آسج و درشت دلاهان
رواد مغنی و الف رسید وین
و طبع و ما غم و دیدن
اند و به روزی در کلاس
باوری نام غم و کلاس
کعبه و کلاس و کلاس
تا در کلاس و کلاس
و در کلاس و کلاس

[illegible][illegible]

کتابخانه ملی افغانستان

بل فراموشی بادست چو سحر و قیامت
از غم زلفان مردم

کے لیے ایک اور شخص

که در این سفر خرد از خاک بودی که
فوتش زین بنوازی پادشاه

قولنامه سرطانی برست چون دل و دین بگذارد و بد چه قدر قوت پرداز پرستک دارد و چه پرستک
 با با وفای فارسی منتج و راه و هله منتج و سین بی نقطه ساکن تا تفرشت منتج بجای نازنی نصف پرستوک
 بود و قبول آن نام طاریست که بعضی آنرا خطا و بهندی البابیل گویند عبارت از چند مرغ نجس
 شده است که صحره و سرطانی همان صورتی است که پیش ازین بر بیان در آمد قولنامه ای که در عرصه شکی
 ملک افتاده است بدخلک از روی ارادت دل و دین داده است بد مرغی را چه شود کشته گشتی
 ساری بد روی مالتو درین فن زمین بایندازی بد و بر زمین انورن عجز و کج نمودن دست و در و برین
 نه اضمین میزد و از شرع نمودن باشد چه آدم و در حالت خجالت بیوسی زمین متوجه شود و کسر فروارد
 و اینجا بدین معنی مرا دست کشته معروف و بدینی عاشق و شیدانه می آرند و استادی قیلت دست برکات
 س کن شده این وی چون سرین که تو داری بد قربان سر طره پیر چین که تو داری بد و چه شود و چه شود
 و محاوره بدینی بی و برست ساعی گویم صرعه چه شود و تو هم از خون پای ترکین بدین شعر آگاه شدی
 بر جریف از گشتی غالب آئی تا پیش مردم خجالت نکشم و شرعند داشتم قولنامه چه شود و گر برین کشته
 در خاک کنی بد با فلک کشتی خصمانه بد پاک کنی بد کشتی یا کیندن آخر شدن بیک کشتی است
 شتی پاک کردن متعذر و متعدی در خاک کردن جریف را از جابر بوشستن و بد زمین زدن دست
 قولنامه خنده اش بخیر برستی نو ساخت و ابد آخر آن شوخ بنگامنگ انداخت و این بنگامنگ شکر نام است
 از کشتی که بیانش پیش ازین گذشت قولنامه بسکه و رزیده و جوهر و ستم و بدی است بد همه جا بایست
 پس در همه فن اوستا دست بد و دشمنان را همه یا خویش مولف دارد و بد طره دشتی است که در فن مخالف
 دارد و بد فن مخالف نام دامت از کشتی یعنی منتوق سن در فن کشتی طره اوستا بدست کینه
 دشمنان با او موافق اند حتی که اگر جریف را بد او فن مخالف بر زمین میزدیم زرد و نه نشود قولنامه بد
 ای صنم از بزم رفود او و او باش بد لنگ سرکش و مخالف نخوژی و واقف باش بد لنگ سرکش
 معنی است از کشتی و آن لنگ خود را بعضی از اعضا بدای جریف بند که ده ز کشتی بدست و رفود و بد
 به تصرف فارسیان چه این مردم الفاظ فارس را بیشتر بطریق عرب استعمال کنند خاقانی

که در گنج خرم و در خاک به ملک خانی بکسر لام دون بکن
و کاف می کسور و در محو معنی جاف رید و کاف تازی
که در گنج خرم و در خاک به ملک خانی بکسر لام دون بکن
و کاف می کسور و در محو معنی جاف رید و کاف تازی
که در گنج خرم و در خاک به ملک خانی بکسر لام دون بکن
و کاف می کسور و در محو معنی جاف رید و کاف تازی

[illegible][illegible]

[illegible]

بعد موصوف طارقاتی شده معنی شعرانیکه قوی تر بان سرطانی می شود که سفارش شان سبب است
تو کنه سحر ازین چه با یگفت که طبق طبعه حیوانات شد و طبعه بیا نه تنهایی مقصود و لام سکن
و سیم مفتوح با یاور سید و مراد از چهره لیست که در تفاری رخیته بحیوانات بخور اند غرض
مصنف این است که نوعیکه حیوانات جمع شده و بر تفاطیبه میریزند همین صفت حریف غیر برد و رفا
فرایه می شود. قوله بسکبه با بر عضوی بسره جنگ آمده اند که خایان محلات تنگ آمده اند و
یعنی از یکجه مجروحان فی زن عاشق او هستند که بکینه و بغض و کینه می بینند و در داران محله با این
که در که ام خانه است و طرف نمائی از هجوم این مردم تنگ آمده و بیگانه که او درین محله نیست و شما
چرا او را اینجا حرم آورده اند اینها با هم دشمنی میکنند و حرف شان می شنوند آنها از دست اینها
سخت تنگ آمده اند قوله کم مباد استم چون برین قوم زیاد و پنجوش چشم بد و هر آگاهی
سیر میگوید که تمام آسانی برین قوم زیاد و هر روز زیاد و بخود آن محبوب چشم بد و زانی خد ابر
مراد و در مقام که خدا این محله را که مانع دیدار طایبان می شود و تقویم زیاد و تغییر نموده
و قوم زیاد عبارت از کسانی است که هر از عبدالله این یا و از قاتلان جناب سید شده اعلی الصلاه
و السلام بوده اند قوله چه گویم محبا و بوفا و بستم بدیده طور فریبنده مشتوق قسم بد این سخنها
که ز دل سر زده این محکمین را بدیده کوی تو و سوخته دیرین اید هست چون غنچه گل بسر دل
گامش بود که دم از گلشن لطفت گل گشتی نداشت بدیعنی از اینجا که مانند گل بسر دل قدم
این ثنویت از گلشن جنایت تو ای خدایا نداشت گل گشتی گذارسته ام بسر دل بودن مراد
از تشبیه این بادست لفظ چون قابل غنچه حرف تشبیه و قابل کاش یعنی از اینجا که دارد
با هرگاه که بفرماید کام با کاف فارسی یعنی قدم و غنچه شین راجع به ثنوی و لفظ غنچه گل در تاریخ
ثنوی بنیاست گل گشتی آورده و بر سر دل بودن کنایه از قبول و اداست که تصنیف
این ثنوی در ان ایام شد قوله غنچه گل که بود بر سر دل نارسخت بدینگر که در چشم غنچه
سخت بد معنی بیت ظاهرت حاصل اینکه هرگاه غنچه گل با عدول جمع نمایند از او

این ثنوی که
گفته و طایبان
نماید و این
نیازم کی که
مقام مشتق
که نهادن
نم است یعنی
این ثنوی را
پنج غنچه
مردم از این
آورد و با این
نیاست این
آورد و با این
نیاست این

حاشیه لطیف
حکایتی از
مردم از این
نیاست این
آورد و با این
نیاست این

این ثنوی که
گفته و طایبان
نماید و این
نیازم کی که
مقام مشتق
که نهادن
نم است یعنی
این ثنوی را
پنج غنچه
مردم از این
آورد و با این
نیاست این

19150120

[illegible]

729

۸۹۱۵۵۱۳۵
۴۸۹
گل کشتی

[illegible]